

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۶۴)

شنبه ۰۶ - ۱۲ - ۱۴۳۹ هـ؛ ۲۷ - ۰۵ - ۱۳۹۷ م؛ ۱۸ - ۰۸ - ۲۰۱۸

شنبه ۲۸ - ۱۱ - ۱۴۳۹ هـ؛ ۲۰ - ۰۵ - ۱۳۹۷ م؛ ۱۱ - ۰۸ - ۲۰۱۸

إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا (۹۸) كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَ قَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا (۹۹) مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا (۱۰۰) خَلِيدِينَ فِيهِ وَ سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جِزَاءً (۱۰۱) يَوْمَ يُفْمَخُ فِي الصُّورِ وَ تَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا (۱۰۲) يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا (۱۰۳) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا (۱۰۴) وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا (۱۰۵) فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا (۱۰۶) لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا (۱۰۷) يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَانِ فَلَا تُسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (۱۰۸) يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَدْنَىٰ لَهُ الرِّحْمُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا (۱۰۹) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا (۱۱۰)

"جز این نیست که معبود شما تنها الله است، که هیچ معبودی جز او نیست، و فرا گرفته است هر چیزی را با علم." (۹۸) بدین سان، باز می‌گوییم بر تو از اخبار آنچه گذشته است، و بخشیده‌ایم تو را از نزد خودمان یاد بودی. (۹۹) هر که روی بگرداند از آن، پس همانا که او بر دوش کشد روز قیامت باری سنگین را (۱۰۰) جاودانه در آن، و زشت گردیده باشد برای آنها روز قیامت بر دوش کشیدن (۱۰۱) روزی که دمیده شود در بوق و گردآورده شوند مجرمان کبود چشم. (۱۰۲) آهسته بین خودشان می‌گویند، "درنگ نکردید مگر ده تا!" (۱۰۳) ما آگاه‌تریم بدانچه می‌گویند آن گاه که نیک‌ترین‌شان در طریقت می‌گوید، "درنگ نکردید مگر روزی!" (۱۰۴) و می‌پرسند تو را از کوه‌ها. پس، بگو، "پروردگرم بر کند آنها را و بر باد دهدشان بر باد دادنی!" (۱۰۵) پس، رها کند آن را یک دست و صاف (۱۰۶) نبینی در آن هیچ کژی و ناهمواری‌ایی (۱۰۷) آن روز، پیروی کنند دعوت کننده‌ای را که هیچ کژی ندارد، و صداها فرو هشته شوند برای رحمان، و نشنوی مگر آرام سخنی. (۱۰۸) آن روز، سود نبخشد شفاعت مگر کسی که اجازه داده باشد او را [خدای] رحمان، و راضی باشد برای او سخنی را. (۱۰۹) می‌داند آنچه پی روی آنهاست و آنچه را پشت آنهاست، و احاطه نیابند به او با علمی. (۱۱۰)

### I. تفسیر

1. إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا: جز این نیست که اله شما تنها الله است، که هیچ الهی جز او نیست، و فرا گرفته است هر چیزی را با علم.

پس، از آن که موسی- علیه السلام- خطاب و کار را با سامری و گوساله او به پایان رساند، خطاب به همه آنان چنین گفت، و دعوت فرمود به توحید.

### 2. بحثی در لغت:

مرحوم علامه مصطفوی در التحقیق فی کلمات القرآن الکریم درباره کلمات "الإلهة" و "الله" چنین می‌فرماید (ج ۱، ص ۱۲۱-۱۲۰):

و تحقیق آن است که "الإلهة" به معنی عبادت است، و فرق بین این دو ماده آن است که در "عبادت" قید خضوع اخذ شده است، و در "إله" قید تحیر.

و هم چنین آشکار شد که اصل کلمه "الله" از "أله" "یأله" است، به قرینه لغت عبری، و به خاطر عدم حاجت در آن به تکلف، و به سبب آن که کاربرد کلمه "إله" در این معنا شایع است، آن گاه، در آمده است بر آن ألف و لام، و [اسم] علم شده است از روی غلبه، و با کثرت کاربرد درباره او- تعالی-، و گفته شده است "لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ".

... پس، "الإلهة" به معنی عبادت و تحیر است، که غلبه کرده است کار برد آن در آنچه عبادت می‌شود، و توجه سوی او، و خضوع ورزیده می‌شود در پیشگاه او.

"لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ" (۲:۱۶۳ البقرة)، "إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ" (۴:۱۷۱ النساء)، "مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ" (۶:۴۵ الأنعام)، "لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ" (۱۶:۵۱ النحل)، "إِذَا لَدَّعَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ" (۲۳:۹۱ المؤمنون)، "فَأَطِيعُوا إِلَهَ مُوسَىٰ" (۴۰:۳۷ غافر)، "تَعْبُدُوا إِلَهَكُمْ وَ إِلَهَ آبَائِكُمْ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ" (۲:۱۳۳ البقرة)، "أَأَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ" (۲۵:۴۳ الفرقان)، "وَ مَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا" (۱۱:۵۳ هود)، "أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا" (۲۱:۶۲ الأنبياء).

پس، "إِلَهٌ" در این آیات اطلاق شده است بر هر که عبادت می‌شود و خضوع ورزیده می‌شود در پیشگاه او - حق باشد یا باطل - از عقل دارندگان یا غیر آنها.

و أما "الله"، این کلمه اطلاق نمی‌شود مگر بر الله - العزیز المتعالی -، چه او معبودی است که عقول به تحیر کشیده می‌شوند در مقام و عظمت او به حقیقت، و آن همان اسلام (اسم؟) اخصّ اعلی است از بین اسمای حسناى او. پس، چون مطلق بکار برده شود دلالت کند بر ذات مستجمع جمیع صفات جلالی و جمالی متعالی او.

[مانند] "هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى" (۵۹:۲۴ الحشر)، "اللَّهُ الصَّمَدُ" (۱۱۲:۲ الإخلاص)، "اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ" (۲:۲۵۵ البقرة)، "وَ اللَّهُ غَمُورٌ رَحِيمٌ" (۲:۲۱۸ البقرة)، "لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ" (۵:۱۷ المائدة)، "وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَغْتَبِ اللَّهُ عَلَى حَرْفٍ" (۲۲:۱۱ الحج).

این کلمه‌ی شریف در قرآن مجید ۲۶۹۷ مورد یاد شده است چنان که در المعجم آمده است.

و أما "اللَّهُمَّ" در پنج مورد یاد شده است:

"اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ" (۳:۲۶ آل عمران)، "اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا" (۵:۱۱۴ المائدة)، "اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ" (۸:۳۲ الأنفال)، "اللَّهُمَّ وَ حَيِّثُكُمْ فِيهَا" (۱۰:۱۰ یونس)، "اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ" (۳۹:۴۶ الزمر).

پس، حذف شده است حرف نداء در این کلمه و به جای آن میم مشدّد در آخرش آمده است با فتحه، و این کلمه در مقام اظهار خصوصیت و جلب توجه خاصّ و عطوفت بکار برده می‌شود. و بعید نیست که این میم مشدّد از مادّه "آم، یوم" مانند "مدّ، مدّ" گرفته شده باشد، و در اصل چنان بوده باشد که "آم"، یعنی قصد کرد و توجه نمود، سپس حرف نداء حذف شده باشد، و کلمه "الله" ترکیب شده باشد با کلمه "آم"، و همزه برای تخفیف و حصول اتصال بین آن دو ساقط شده باشد.

و به هر حال، این کلمه در مقام خطاب خاصّ بکار برده می‌شود.

و درباره اشتقاق این کلمات، "إِلَهٌ"، "الله"، و "اللَّهُمَّ"، مطالب دیگر بی استدلالی گفته شده است، که فایده‌ای در پرداختن بدانها و نقلشان نیست.

### 3.

**توحید سَعَت:** شیخ ابن عربی در باب ۱۹۸ فتوحات مگّیه، "در معرفت نفس"، از ۳۶ گونه توحید یاد می‌فرماید که در آیات قرآن مجید آمده است، و توحید هیجدهم را "توحید سَعَت" می‌نامد، و آیه آن را در قرآن آیه ۹۸ سوره مبارکه طه می‌داند، و در شرح آن چنین می‌فرماید (الفتوحات المکیة، اربع مجلدات، ج ۲، ص ۴۱۴. ترجمه)

**توحید هیجدهم** از نفس رحمان همان قول اوست که "إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا" (۲۰:۹۸ طه) (جز این نیست که اله شما تنها الله است، که هیچ اله‌ای جز او نیست، و فرا گرفته است هر چیزی را با علم). این توحید سَعَت (گسترده‌گی) است از توحید هویت، و آن توحید تنزیه است تا مبادا خیال شود در سَعَت اوست ظرفیت برای عالم. به خاطر اسم "الباطن" و "الظاهر" و نفس رحمان، و کلماتی که پایان نپذیرند و قول، گفت که سَعَت او علم اوست به هر چیزی، نه این که او طرف (مقابل) چیزی باشد. و سبب این توحید آن است که چون در قصه‌ی سامری و سخن او از گوساله هنگامی که پرتاب کرد در آن آنچه بر گرفته بود از اثر رسول، و گوساله ظرفی بود برای آنچه پرتاب شد در آن، پس چون گوساله بانگ بر آورد، گفت، "هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى" (۲۰:۸۸ طه) (این است اله شما و اله موسی)، پس الله فرمود، "إِنَّمَا إِلَهُكُمُ" (جز این نیست که اله شما) إله ایی است واحد، که ترکیبی نیست در آن، "وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا" (۲۰:۹۸ طه) (فراگرفته است هر چیزی را با علم)، یعنی او عالم است به هر چیزی، تکذیب کرد سامری را در سخنش. سپس، نصب فرمود برای آنها دلالت بر کذب سامری را با آن که گوساله بانگ بر آورده بود. بنابراین، گفت مثل آنچه ابراهیم درباره بت‌ها گفت که "أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا" (۲۰:۸۹ طه) (پس، آیا نمی‌نگرند که باز نمی‌گرداند سویی آنان سخنی را؟! ) یعنی، هنگامی که پرسش شود، سخن نمی‌گوید، ولی الله متّصف است به سخن، "وَ لَا يَمَلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا" (۲۰:۸۹ طه) (و مالک نمی‌باشد برای آنها زیانی و سودی را؟! ) یعنی سود نمی‌برند از آن، چرا که فرمود، "لَنَحْرِقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا" (۲۰:۹۷ طه) (هر آینه به آتش کشیم آن را، سپس پراکنده گردانیمش در دریا پراکنده‌گی کامل)، و کسی دفع نکند زیان را از خودش، چه گونه دفع کند آن را از غیرش؟! و هنگامی که به آتش کشید آن را و بر باد دادش، سود نبردند از آن، زیرا اگر باقی نگه‌داشته بود آن را، شبیه داخل می‌شد بر آنها به سبب آنچه یافت می‌شود در حیوان از ضرر و نفع.

و در بر پا داشتن این دلیل‌ها، اموری است بسیار بزرگ. خدای تعالی از یهود حکایت فرمود که آنان گفتند، "يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ" (۵:۶۴ المائدة) (دست خدا زنجیر شده است)، و گفتند، "إِنَّ اللَّهَ فَتِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ" (۳:۸۱ آل عمران) (همانا که خدا فقیر است و

ما غني هستیم). و فرمود، "إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ" (۱۶:۴۰ النحل) (جز این نیست که سخن ما به چیزی، هنگامی که اراده کنیم آن را، آن است که به او بگوئیم، "باش!" پس بشود)، ولی کر کرد ما را از ادراک این قول مگر از طریق ایمان، و کور کرد ما از توجه‌اش بر ایجاد اشیاء با آنچه برپاداشت از اسباب. پس، فرو فرستاد باران را، و نازل شد، و شخم زده شد زمین، و کاشته شد دانه، و کشیده شد خورشید، و شکوفه زد دانه، و برداشته شد، و آسیاب شد، و تخمیر شد، و پخته شد، و جویده شد با دندان، و بلعیده شد، و پخته و رسیده شده در معده، و گرفته شد توسط کبد و پخته گرداند آن را به صورت خون، سپس فرستادش در رگ‌ها، و تقسیم شد بر بدن، صعود کرد از آن بخاری، و شد حیات آن جسم به خاطر آن نفس. پس، اینها اسباب اصلی هستند با تحریک فلک‌ها، و سیر ستاره‌ها، و افکندن شعاع‌ها بر جایگاه‌های افکنده شدن انوار با نظیر نفس کلی به اجازه الله با امداد عقل آنها را.

اینها همه حجاب‌های وضع شده اصلی هستند غیر از آنچه هست بین آنها از اسباب ظریف. بنابراین، شنوایی احتیاج دارد به دریدن همگی این حجاب‌ها تا بشنود قول "کُنْ" را. پس، آفرید در مؤمن قوت ایمان را، و سریان یافت در شنوایی او، و در نتیجه، درک کرد "کُنْ" را، و سریان یافت در بینایی‌اش، و در نتیجه، مشاهده کرد مکون اسباب را.

و انجام داد همه این را از نفس رحمان تا رحم آورد با آن هر که را عبادت می‌کند غیر الله را هنگامی که به طور کامل اداء شود از سوی او حقوق شریکانی که بی زاری می‌جویند از آنها روز قیامت. پس، هنگامی که به طور کامل اداء شود حقوق شان با عقوبت و انتقام، باز گردد امر سوی او با افراد، و پایان یابد ایامی که در آنها واجب گردانده بودند شریکان حقوق‌شان را. پس، چون افراد ورزد، و امر باز گردد سوی او، رحم آورد بر آنها در آنچه حق اوست با این حجاب‌هایی که یاد کردیم آنها را، به خاطر علمش بدانچه وضع شده بود، و به این که زبان‌های آنها را به نطق در آورده بود با آنچه گفتند، و خلق فرموده بود در نفوس‌شان آنچه را تخیل کردند. پس، سبحان است، کسی که حکم عدل لطیف خبیر است، انجام می‌دهد آنچه را شایسته چنان که شایسته است بر آنچه شایسته است. لا إله إلا هو فعَالٌ لِمَا يُرِيدُ.

**4. الوهت و عبودت:** دیدیم که در معنای "اله" عبودیت همراه با حیرانی و شیدایی لحاظ می‌شود، و "الله" اسمی است معرفه از همین ریشه، که به سبب کثرت غلبه‌ی کاربرد، اسم علم (خاص) شده است برای ذات مستجمع جمیع کمالات.

**مؤیدالدین جندی در "نفحة الروح و تحفة الفتوح: (ص ۵۸) سه برداشت از مرتبه اسم "الله" را چنین توضیح می‌فرماید:**  
**تکمله: [اندر باب الوهت، الوهیت و الهیت]**

در این مرتبه که به اسم الله مخصوص است، سه لفظ وارد است. یکی: الوهت، دوم: الوهیت، سوم: الهیت. و در عرف کشفی فروق میان ایشان هست. اما الوهت عین مرتبه اله است بلا اعتبار زائد معتبره. همچون عبودت که مرتبه عبد است كذلك، و الوهیت مرتبه الله باشد به اعتبار قیامه بها و کونه منوعتا و موصوفا بها فی ذاته بی‌ظهور اثر الهی در مالوه، و الهیت اعتبار ظهور اثر اله است در مالوه. (پایان نقل)

پس، در برابر الوهت الله، عبودت غیر اوست، و در برابر الوهیت، عبودیت، و در برابر الهیت، عبادت. **شیخ ابن عربی تعریف عبودت و عبودیت چنین می‌گوید (الفتوحات المکیة، ت. عثمان یحیی، ج ۱۳، ص ۱۶۳):** اگر پرسی، "عبودت چیست؟" گوئیم که [عبودت] نسبت عبد است به الله، نه به نفس خود، و اگر [عبد] به نفس خود، که مظهری از مظاهر خداست، نسبت داده شود، آن عبودیت می‌باشد، نه عبودت. پس، عبودت تام‌تر است ... (پایان نقل) بنابراین، "عبودت" وصف ذاتی مرتبه مألوه (طرف قابل اله) است بدون اعتبار هیچ وصفی زاید بر مرتبه او چنان که الوهت چنین است برای مرتبه اله. یعنی، مرتبه "مألوه" چنان در تملک مرتبه "اله" است، که لحاظ و اعتبار هیچ چیز دیگری برای در عبد بودن او نقشی ندارد، و به هیچ فرضی و اعتباری نیز از مالوهیت و عبد بودن خارج نمی‌شود. اما مرتبه "عبودیت" چنان است که قیام و وابستگی مألوه به "اله" ملاحظه و فرض می‌شود هر چند سخنی از ظهور اثر اله در او نیست، بلکه تنها قیام وصف مألوهیت به ذات او ملاحظه می‌شود چنان که گویی اگر قیام او به حق "مألوهیت" نبوده باشد، مألوهیتی نیز نباشد.

در مرتبه الوهت/عبودت، طرف و مقابل الوهت نیز خود اوست. این معنا را در "فص حکمت ایناسی در کلمه ایلیاسی" از فصوص الحکم شیخ ابن عربی چنین القاء فرمود:

فَاللَّهُ عَلَى التَّحْقِيقِ عِبَارَةٌ لِمَنْ فِهِمُ الْإِشَارَةُ. وَ رُوحُ هَذِهِ الْحِكْمَةِ وَ فَضُّهَا أَنَّ الْأَمْرَ يَنْقَسِمُ إِلَى مُؤَثِّرٍ وَ مُؤَثَّرٍ فِيهِ وَ هُمَا عِبَارَتَانِ. فَالْمُؤَثِّرُ بِكُلِّ وَجْهِ وَ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ فِي كُلِّ حَضْرَةٍ فِيهِ بِكُلِّ وَجْهِ وَ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ فِي كُلِّ حَضْرَةٍ هُوَ الْعَالَمُ.

پس، "الله"، بنا بر تحقیق، عبارت است برای کسی که بفهمد اشارت را. و روح این حکمت و فص آن این است که امر تقسیم می‌شود به "مؤثر" و "مؤثر فیه" (آنچه در آن تاثیر گذاشته شده است)، و آن دو عبارت هستند. بنابراین، مؤثر به هر وجهی

و بر هر حالی، و در هر حضرتی همان "الله" است. و "مؤثر فیه" به هر وجهی و بر هر حالی، و در هر حضرتی همان عالم است.

شارح مثنوی مولانا، جلال الدین محمد بلخی، ولی محمد اکبر آبادی (وفات قرن ۱۲)، با نظر به تفرق واحدی جمع، در شرح کلام شیخ در شرح مثنوی خود، مخزن الاسرار، (ج ۱، ص ۴۰۶-۴۰۵) چنین می‌فرماید:  
 پس، فاعل و مؤثر هر جا که باشد حق است و بس اگرچه تو آن را از عالم دانی و غیر حق خوانی. چنانچه در فصوص الحکم در فصّ الیاسی مسطور است که "فَاللَّهُ عَلَى التَّحْقِيقِ عِبَارَةٌ لِمَنْ فِيهِمُ الْإِشَارَةُ" [(پس، "الله"، بنا بر تحقیق، عبارت است برای کسی بفهمد اشارت را)]. یعنی، پس خدای تعالی بنا بر تحقیق وجدانی "عبارت" باشد. یعنی امر معقول که جدا از عالم نبود و قابل جمیع صور عالم باشد. یا بگو که، "الله عبارة" یعنی واضح و عیان است نه اشارت و خفی مر کسی را که فهم کند اشارت و دلالت را.

"و رُوحُ هَذِهِ الْحِكْمَةِ وَ فُصُّهَا أَنَّ الْأَمْرَ يَنْقَسِمُ إِلَى مُؤَثِّرٍ وَ مُؤَثَّرٍ فِيهِ وَ هُمَا عِبَارَتَانِ" یعنی و روح و جان حکمت الیاسی این است که امر و شیء منقسم باشد به سوی مؤثر، یعنی بخشنده اثر، و به سوی مؤثر فیه، و آن هر دو عبارت باشند. یعنی به حیثیتی که یکی از دیگری جدا بود در خارج موجود نیستند بلکه عبارت و معقول اند. یا بگو که عبارت باشند از حقیقت واحد که به حسب ظهور در مراتب کثیره دو شدند و حقیقت آن هر دو یک باشد. "فَالْمُؤَثِّرُ بِكُلِّ وَجْهِ وَ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ فِي كُلِّ حَضْرَةٍ وَ هُوَ اللَّهُ. وَ الْمُؤَثَّرُ فِيهِ بِكُلِّ وَجْهِ وَ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ فِي كُلِّ حَضْرَةٍ هُوَ الْعَالَمُ" یعنی، پس مؤثر که قسم اول باشد در هر وجه و بر هر حال و در هر حضرت و موطن شریف در ذیل خدای تعالی بود، یعنی ذاتی که عرف عام آن را خدا خوانند، و مؤثر فیه، و قابل اثر، که قسم ثانی باشد به هر وجه و بر هر حال، و در هر حضرت و موطن شریف در ذیل عالم باشد، یعنی صورت و ظاهر. (پایان نقل)

در این باب اشارتی دیگر هست، که به زودی خواهد آمد **إِنْ شَاءَ اللَّهُ- تعالی**.  
 اما "عبادت" ملاحظه ظهور اثر "اله" است در "مألوه"، و در این مرتبه و بدین اعتبار، گویی "الهیّت" ظهوری نمی‌داشت اگر "مألوه" نمی‌بود. این بیت از شمس مغربی از این مرتبه است:

ظهور تو به من است و وجود من از تو      فلست تَظْهَرُ لَوْلَايَ لَمْ أَكُنْ لَوْلَاكَ

پس، چنین مألوهی ایجاد خود را از "اله" خویش می‌بیند ولی پس از ایجاد، "مألوه" بودن، به معنای "عبادت کردن" را، به خود نسبت می‌دهد چنان که گویی او خود به اراده خویش خود را محلی قرار داده است برای ظهور آثار "اله" خود.  
 مولانا، جلال الدین محمد بلخی، در رباعیات:

گفتم دل و دین بر سر کارت کردم      هر چیز که داشتم نثارت کردم  
 گفتا تو که باشی که کنی یا نکنی      آن من بودم که بیقرارت کردم

شاه نعمت الله ولی:

در مرتبه ای ساجد در مرتبه ای مسجود	در مرتبه ای عابد در مرتبه ای معبود
در مرتبه ای عبد است در مرتبه ای رب است	در مرتبه ای حامد در مرتبه ای محمود
در مرتبه ای فانی در مرتبه ای باقی	در مرتبه ای معدوم در مرتبه ای موجود
در مرتبه ای طالب در مرتبه ای مطلوب	در مرتبه ای قاصد در مرتبه ای مقصود
در مرتبه ای آدم در مرتبه ای خاتم	در مرتبه ای عیسی در مرتبه ای داود
در مرتبه ای موسی در مرتبه ای فرعون	در مرتبه ای عیسی در مرتبه ای داود
در مرتبه ای بی حد در مرتبه ای بی عد	در مرتبه ای محدود در مرتبه ای معدود
در مرتبه ای ظاهر در مرتبه ای باطن	در مرتبه ای غایب در مرتبه ای مشهود
در مرتبه ای سید در مرتبه ای بنده	در مرتبه ای واجد در مرتبه ای موجود

## 5. عبودیت و عبادت و معرفت: هر نوع عبادتی را فرع معرفت دانسته‌اند، و گفته‌اند تا کسی معرفت به معبود نداشته باشد، نمی‌تواند او را عبادت کند. بسیاری قول خدای تعالی، "وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ" (۵۶: ۵۱ الذاریات) (و خلق نکردم جن و انس را مگر برای آن که عبادت کنند مرا)، را تفسیر کرده‌اند به "برای آن که بشناسند مرا."

برای مثال، مولی عبدالرزاق کاشانی در تفسیر این آیه کریمه چنین می‌فرماید: "وَمَا خَلَقْتُ" (و خلق نکردم) جنّ نفوس و انس آبدان، یا ثقلین مشهور را، "إِلَّا" (مگر) آنکه ظاهر شود بر آنها صفات و کمالات، بشناسند مرا، سپس عبادت کنند مرا، زیرا عبادت به قدر معرفت است، و کسی که شناخته نشود، عبادت نمی‌شود، چنانچه عارف محقق، علیه السلام، فرمود، "عبادت نمی‌کنم پروردگاری را که نمی‌بینم". یعنی، خلق نکردم آنها را تا محتجب شوند با وجودات و صفاتشان از من، خودشان را

إلهه و معبودی قرار دهند، غیر من، و محتجب شوند با خلق من، و آنچه نفوسشان می‌خواهد را معبودی قرار دهند، غیر من، و عبادتش کنند. (پایان نقل)

برخی دیگر گفته‌اند که تفسیر "يَعْبُدُونَ" به "اليعرفون"، که از عبد الله بن عباس شهرت یافته است، تفسیر غایت و هدف است به مقدمه و شرط. یعنی، مقدمه و شرط ضروری عبادت معرفت است.

در هر صورت، این سخن که در عبودیت و عبادت راست به نظر می‌رسد، باعث شده است تا نتیجه گرفته شود که خدای تعالی از حیث ذاتش عبادت نمی‌شود، چرا که ذات اقدس او برتر از معرفت و عبادت است، چنان که رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- بدان اقرار فرمود، "مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ" (و نپرستیدیم تو را آن سان که حق پرستش توست، و نشناختیم تو را آن سان که حق شناخت توست!)، و نیز می‌فرمود، "لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ" (به دست نمی‌آورم ستایشی را بر تو، تو چنانی که ستایش نمودی بر خودت!)

آری، اگر عبادت و عبودیت را به معنایی که گذشت بدانیم شناخت معبود شرط و مقدمه‌ای است ضروری برای آن، ولی اگر آن را به معنای عبودت بدانیم، همین اقرار به عجز از معرفت و عبادت را، که خود نوعی معرفت است، برترین عبادت، یعنی عبودت است به همان معنای آماده ایستادن در پیشگاه ذات حق تعالی تا هر گونه که او می‌خواهد در او تصرف کند. در اینجا به نظر ما معرفت ذات مقدمه و شرطی برای عبودت ذات نیست. پس، به این معنا می‌توان عبودت محض رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- و اولیاء خاتم او- علیه و علیهم السلام- را برای ذات خدای سبحان فهمید.

فیلسوف شهیر آلمان، مارتین هایدگر، در کتاب "Contributions to Philosophy (From Enowning)" بسیار به این موضوع می‌پردازد، و در موضعی چنین می‌گوید (ترجمه انگلیسی و فارسی):

And joined up in the joining of be-ing, we stand at the disposal of the gods.

Seeking itself is the goal. And that means that "goals" are still too much in the foreground and still take place ahead of be-ing- and thus bury what is needful.

If gods are the undecided, because at the beginning the opening for godding is still denied, what does it mean to say: *at the disposal of the gods*? That word means to stand ready for being used in opening the open. And those are used the hardest who must first tune to the openness of this opening and accomplish the attunement to this opening, by entinking and making questionable the essential sway of truth. At the "disposal of the gods" means to stand far away and outside-outside the familiarity of "beings" and interpretations of them. It means to belong to those who are most remote, to belong to those for whom the flight of the gods in their furthest withdrawal remains most near. [Heidegger, Martin, 1999. Contributions to Philosophy (From Enowning). P: 13-14]

(و جمع آمدن در محل اتصال وجود، ما در محل تصرف خدایان قرار می‌گیریم.

سعی کردن خودش هدف است. و آن بدان معنی است که "اهداف" هنوز بیش از حد در فرا روی [ما] قرار دارند، و هم چنان خود را جلوتر از وجود قرار می‌دهند- و بدین ترتیب، دفن می‌کنند آنچه را ضروری است.

اگر خدایان [همان] تصمیم گرفته نشده‌ها هستند، به خاطر آن که در آغاز، باب الوهیت هنوز برای آنان گشوده نشده است، این چه معنایی دارد که گفته شود: تحت تصرف خدایان؟ آن کلمه یعنی آماده ایستادن برای بکار گرفته شدن در آغاز فاتحه. و آنهایی که به سخت‌ترین شکل بکار گرفته می‌شوند کسانی هستند که باید نخست وفاق ورزند با آغاز این فاتحه و تحقق بخشند وفاق با این افتتاح را، با خلاقانه فکر کردن، و قابل پرسش کردن فیضان ذاتی حقیقت. در "تحت تصرف خدایان" یعنی دور و بیرون ایستادن- بیرون از مألوفیت "وجودات" و تفسیر آنان. آن یعنی تعلق گرفتن با آنهایی که دورترین هستند، تعلق داشتن با آنهایی که برای آنها گریز خدایان در دور دست‌ترین فراقشان نزدیک‌ترین باقی می‌ماند.)

6. اشاره: چنانچه در شرح و توضیح الوهت/عبودت گذشت، این دوگانگی که بر می‌گردد به دو گونه برداشت دو تعبیر است از یک حقیقت، که در خودش و برای خودش انقسام پذیرفته است، هم می‌تواند به حالت تعلیق در آید در احدیت و جمع بدون فرق و فاصله‌ای از خود، و هم می‌تواند در حال انقسام و ارانه شود، و طرفی که مؤثر فیه است مؤثر شود، و بالعکس. این مشهود فقط برای کسی ممکن است که در آن مرتبه قرار دارد.

شیخ عبدالکریم جیلی در الکاملات الإلهية فی الصفات المحمدية (ص ۲۵۵) با استشهاد به این سخن رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم-، "الْفُخْرُ فُخْرِي وَ بِهِ أَفْتَخِرُ" (فخر من است، و بدان افتخار می‌کنم)، چنین می‌فرماید: او- علیه السلام- افتخار نورزید به جمیع کمالاتی که حکایت فرمودشان برای خود، چه در همه آنها می‌فرمود، "و لا فخر" (و فخری نمی‌ورزم)، ولی

او- صلی الله علیه و آله و سلم- افتخار ورزید به فقر به خاطر آن که فقر محمّدی عبارت است از اُکملیت کبری، که جامع بین ألوهت و عبودت است. و احادیث وارد شده در اُکملیت کثیر می‌باشند، و به شمار در نمی‌آیند. (پایان نقل)  
پس، اُکملیت همان جمع بین الوهت و عبودت است، که در آن، خود طرف خود است، و یکی بودن "اله" و "مألوه" به بهترین وجه شهود می‌شود.

شیخ ابن عربی (الفتوحات المکیة، ت. عثمان یحیی، ج ۱، ص ۴۲):

الرَّبُّ حَقٌّ وَ الْعَبْدُ حَقٌّ      يَا لَيْتَ شِعْرِي مِنَ الْمُكَلَّفِ

إِنْ قُلْتَ عَبْدًا فَذَاكَ مَيِّتٌ      أَوْ قُلْتَ رَبًّا أَلَيْ يُكَلَّفُ

(پروردگار حقّ است و بنده حقّ)      ای کاش می‌دانستم تکلیف شده کیست  
گر گویی عبد است، او که مرده‌ای است      یا گر بگویی پروردگار، او کجا تکلیف شود؟!)